

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

جمعه ۱۳ می ۲۰۲۲

حمید انوری

## "پدر کشته را کی بود آشتی" به ارتباط "پایان مصیبت را..."

در این مختصر تلاش میکنم سخنان خود را خیلی مختصر بیان نمایم، تا هم لعل به دست آید، و هم یار نرنجد. اعلامیه است از سایت افغان- جرمن آنلاین تحت عنوان "پایان مصیبت را به نحوی باید رقم زد". به چند و چون قضیه سر و کاری ندارم و به نویسنده و یا هم نویسندگان آن هم دوستی و دشمنی شخصی ندارم و نیز نمی دانم نویسنده، یا نویسندگان آن کی و یا کی ها هستند و طرز دید شان نسبت به مصیبت های عدیده افغان و افغانستان، چگونه است؛ ولی و اما و مگر نمی شود از سر آن سرسری گذشت و آنرا نادیده گرفت. پس می پردازم به اصل مطلب:

از نگاه این کمترین عنوان مطلب بهتر بود این چنین مطرح می شد، که نشده است: "پایان مصیبت را چگونه باید رقم زد؟!"

"به نحوی باید رقم زد"، بیشتر این مطلب را افاده میکند که همه گذشته ها را باید به فراموشی سپرد، عدالت را قربان کرد، خونهای پاک بیشتر از یک و نیم میلیون شهید راه آزادی و عدالت را پامال نمود، بالای جنایات عظیم انجام داده شده حدود نیم قرن گذشته افغانستان، خاک پاشید، سیاه و سپید و خام و پخته و سوخته را در یک سبد قرار داد و...، و با معامله گری ها و زد و بندها و خرید و فروش ها و سیه را سپید جلوه دادن ها و...، صلح و آرامش را به کشور جنگ زده بازگشتاند و نفسی گویا به راحت درکشید.

از نگاه این کمترین که حتی "شاگرد تاریخ" هم نیستم، به چنین و یا چنان اوضاع و احوالی "گل گل میری" می گویند و بی بند و باری و قانون گریزی و حکومت "شترگاو پلنگ"، که نه شتر است و نه گاو و نه هم پلنگ. معنی "گل گل میری" را در یکی از نوشته های قبلی چنین آورده بودم. "گلگل میری /gɒlgɒl miri/ (گل-گل-میری) هرج و مرج همگانی، حالت بی ثبات و آشوب زده، بی نظمی کامل (لفظاً ملوک الطوائفی یا وضعیت ناهنجاری که هر میر بنحو جداگانه در آرامش و یگانگی مردم اخلال وارد کند <http://www.azraculture.com>

از نگاه این کمترین، مصیبت های حدود نیم قرن گذشته کشور آبائی ما، افغانستان عزیز، از زمانی آغاز گردید که کودتاچیان جنایت گستر هفتم ثوری، در نخستین ساعات روز هفتم ثور و یا هم هشتم ثور همان سال، داوود خان و خانواده شریف و نجیب او را با یک قضاوت بی نظیر، قتل عام کردند و حتی به طفل و کودک و زن و دختر هم رحم نکردند و همه را از دم تیغ شقاوت جبلی خود کشیدند و نامش را گذاشتند "انقلاب کبیر ثور". جنایت و مصیبت از همان جا و همان زمان و همان مکان و همان ساعات و دقائق آغاز گردید و تا امروز ادامه دارد.

کشوری را به خاک و خون کشیدند، مردمی را در به در و آواره ساختند، هست و بود و دار و ندار یک مملکت مستقل و آزاد را به غارت بردند و خون پاک بیشتر از دو میلیون از هموطنان شریف ما را ریختند، کشوری را پامال امیال جنایتکارانه خود و اربابان روسی خود نمودند، صلح، آرامش، امنیت و عدالت را از کشور زدیدند و از افغانستان آباد، یک گورستان وحشتناک ساختند و...

پس چگونه می شود همه را نادیده گرفت و "پایان مصیبت را به نحوی رقم زد؟!"

آنانی که عامل مصیبت های عدیده نیم قرن گذشته افغانستان بودند و هستند هنوز، هیچ کدام، حتی یک نفر شان هم به پنجه قانون سپرده نشده اند و جوابگوی آنهمه جرم و جنایت و خطا و خیانت گردانیده نشده اند و بدتر از همه اینکه شب و روز، پگاه و بیگاه و هفته و چهارشنبه داد از عدالت و حقوق و انسانیت و اسلامیت می زنند و گذشته های ننگین خود را یکسره فراموش کرده اند و همه شده اند حقوقدان و حقوق پوه و پیام آوران حقوق و عدالت و...

بیانید اندکی متن همین اعلامیه را ته و بالا کنیم و ببینیم از آن چه بور می شود:

می خوانیم "... وظیفه ملی خویش میدانند تا برای زدودن کدورتها و رفع سوء تفاهات ناشی از قطب بندیهای خونبار پنج دهه اخیر کشور..."

از نظر نویسندگان، یا نویسندگان و یا هم مشاورین این اعلامیه، آنچه از همه مصیبت ها که در چهل و چند سال پسین در کشور وارد آورده اند و آنچه از جنایت ها خیانت ها و شقاوت ها انجام داده اند و...، همه و همه "کدورت ها و سو تفاهمات" بوده است و دگر هیچ ای وای و هیئات اگر کدورت ها و سو تفاهمات باعث اینهمه بدبختی و آوارگی و فقر و بی چارگی و در به دری و بی خانمانی و کشتار و خون ریزی و زندان و زنجیر و زولانه، ظلم و شکنجه و پولیگون سازی و گور های دسته جمعی و...، گردیده است، پس اگر دشمنی واقعی می بود، چه حال و روزی را به مردم نشان می دادند؟

اگر گوش و بینی بریدن ها و سینه بریدن ها و جنین ها را از بطن مادران به زور برچه بیرون کردند و رقص مرده و رقص زنده و هزار و یک جرم و جنایت وحشتناک دیگر، حاصل "کدورت ها و سو تفاهمات" بوده است، پس وای به دشمنی ها که خدا به هیچ بنی بشر در روی کره ارض نشان ندهد!

به یاد می آوریم جنایات بی حد و حصر تنظیم های ساخت پاکستان و ایران و عربستان را در افغانستان در سال های حاکمیت نیم بند شان که بیشتر از شصت هزار مردم بی گناه و بی دفاع و بی پناه افغان را تنها و تنها در کابل قتل عام کردند و افغانستان جنگ زده را به یک گورستان وحشتناک مبدل ساختند و دمار از روزگار مردم مظلوم ما بدر آوردند و از کشته ها، پشته ها ساختند و تنها و تنها در کابل چهار حکومت، قدرت نمائی میکرد. به یاد بیآوریم فاجعه قتل عام در افشار را، به یاد بیآوریم نسل کشی های تنظیمی را، به یاد بیآوریم چور و غارت و تاراج دارائی های عامه و دولتی را، به یاد بیآوریم که جنگ آوران تنظیمی چگونه موزیم کابل، موزیم آثار خطی و کتابخانه عامه کابل و نیز آرشیف های رادیو تلویزیون ملی را به تاراج بردند و کتاب های تاریخی و خطی نایاب را به آتش کشیدند و...، آیا اینهمه ظلم و تعدی و جنایت و رزالت و وحشت و دهشت و...، همه و همه در اثر "کدورت ها و سو تفاهمات" بوده است؟!

بعدترک می خوانیم "... گفتمان سراسری ملی میان همه اندیشه وران..."، نخست اینکه اصطلاح "گفتمان" از بیخ و ریشه غلط است، دوم هم اینکه "اندیشه وران" یعنی چه؟! اندیشمندان شنیده و خوانده بودیم، اما " اندیشه وران"، یک اصطلاح من درآوردی جدید است که خیلی ها نامانوس می نمایند.

در مورد اصطلاح نامانوس "گفتمان"، هموطن گرامی ما جناب "نجیب سخی"، باری چنین استدلال نموده بودند "... «گفتمان»! این اسم از آنجهت دورگه هست، که ترجمه نصف یک لغت فرانسوی،

یعنی کلمه پارلمان است **parlement**. در حقیقت نصف کلمه فرانسوی را ترجمه کرده، و نصف دیگرش بحالت فرانسوی اما با الفبای پارسی نوشته **parle**، «که بمعنی گفت است. اینرا ترجمه کرده اند و «**ment**»، پسوند زبان فرانسوی است؛ آنرا در وضعیت فرانسویش بکار برده اند، یعنی «مان»؛ کلماتی مانند؛ ترجمان، آسمان و ریسمان در زبان ما وجود دارد اینرا نیز در همان جمله قلمداد نموده اند. از اینجااست کاین کلمه در هیچ لغتنامه معتبر و در هیچ اثر تاریخ ادب پارسی وجود ندارد؛ لهذا این کلمه دورگه است...» که منطقی است و مستدل.

هرچند آرزو نداشتم تا سطر به سطر و پاراگراف به پاراگراف این نوشته را حلای کنم، اما چار ناچار چنین باید کرد، ورنه به اصطلاح غوره به دل خواهم ماند و سیه را سپید قبول کردن تواند بود که اشتباه است و اشتباه سخت سنگین، پس آن تعداد از هموطنان که این سطور به گونه از نظر تیز بین شان میگذرد، امید بر من ببخشایند.

می نویسند " ... **رگه ها و نشانه های خیانت ملی را در آن میبینند...** "، نه هم وطن! رگه ها و نشانه ها نمی بینند، بلکه دریا ها و کوه هائی از خیانت ملی را همه با چشم و سر دیدیم و با گوشت و پوست و استخوان خود احساس کردیم و بیشتر از چهار دهه است که آنرا به تجربه نشسته ایم و هست و بود ما را به تراج برده است. مگر خیانت ملی، شاخ و دم دارد؟ مگر خیانت ملی آنقدر کوچک و ذره بینی است که فقط "**رگه ها**" و "**نشانه**" های آن دیده می شوند، مگر "**خیانت ملی**"، کدام معدن لاجورد و زمرد است که باید "**رگه**" های آنرا کشف کرد؟ مگر چشم بصیرت مردم کور است یا در چشمان مبارک مردم چونه و آهک ریخته اند که "**خیانت ملی**" را نمی بینند؟!

هیچ ضرورت به "**رگه ها**" و "**نشانه ها**" نیست، اینجا صحبت از کوه های خیانت است و ابجاری از جرم و جنایت و شقاوت و پستی و پلشتی. اینجا صحبت از پژمردن یک برگ نیست، وای جنگل را بیابان (کردند)."

"... دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا

آنچه این نامردان با جان انسان میکنند..."

آنچه آن نامردمان با جان انسان کردند و می کنند هنوز، آن جنایات عظیم را پایانی نیست که نیست. اگر در چهل و چند سال پسین اینهمه را دیده نتوانستیم و هنوز هم به دنبال "**رگه ها**" و "**نشانه ها**" سرگردانیم، پس یا کوری هستیم مادرزاد، یا هم خلل دماغی باید داشته باشیم که وای به حال ما.

ادامه میدهند" ... از همه تأسف بارتر اینست که هیچکدامی از این احزاب سیاسی به سهل انگاری ها، کجرویها، اشتباهات و خیانت‌های مشهودی که از جانب شان اتفاق افتیده معترف نبوده و راه را بر رهروان بعدی شان کاملاً تاریک ... " این جنایتکاران و خائنین ملی، چپ و راست و میانه، را هرگز دیگر "رهرو" ای نیست که نیست. چرا نویسنده یا نویسندگان متذکره به نحوی تلاش دارند برای آن جنایتکاران جنگی و خائنین ملی، "رهرو" دست و پا کنند؟! آنها همه، چه چپ بودند و چه راست و چه هم میانه و دنباله رو، همه و همه بعد از گذشت بیشتر از چهار دهه جرم و جنایت و خطا و خیانت، همه به زباله دانی تاریخ سپرده شده اند و آنچه از آن جرثومه های فساد باقی است و در هر سوراخی که خزیده اند، باید به پیشگاه ملت و در محکمه تاریخ جوابگوی جنایات شان باشند، و این است راه فلاح و صلح و صفا و عدالت و آرامش و زیست باهمی و ختم جنگ برای همیشه. هیچ راه دیگری وجود ندارد. راه یک صلح پایدار و آبرومند، از کوچه تأمین عدالت میگذرد، راه کوتاهتری و راه میانه ای وجود ندارد. بزرگان نظر به تجربیات قیمندار شان گفته اند " گذشته، چراغ راه آینده است"، فراموش کردن گذشته ها، درست به منزله و به معنی، خاموش کردن چراغ راه آینده است و در تاریکی ره سپردن که عاقبت آن در چاه افتادن است و دگر هیچ.

اگر این "اعلامیه" را همچنان سطر به سطر دنبال کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود که از خیر آن میگذرم، پایان مصیبت را فقط می شود با اجرای عدالت رقم زد، هیچ راه دیگری وجود ندارد.

**پدر گشتی و تخم کین کاشتی**

**پدر کشته را کی بود آشتی**